

ملاحظات پیرامون جنبش‌های اجتماعی ایران

هادی زمانی، مارس ۲۰۲۲

www.hadizamani.com

بسیاری از نظریه پردازان بر این باورند که جنبش‌های اجتماعی معاصر به اندازه جنبش‌های کلاسیک به روشنفکران مرجع، سازمان‌های مدنی، رهبری و نقشه راه نیاز ندارند. زیرا در این جنبش‌ها نقش روشنفکران، احزاب سیاسی و سازمان‌های مدنی متداول حاشیه‌ای شده است و شبکه‌های اجتماعی با بهره بردن از فضای مجازی میدان‌دار صحنه شده‌اند. سازماندهی جدید، هم سرعت بیشتری دارد و هم مانند گذشته نیازمند چهره‌های شناخته شده سیاسی نیست. گروه‌های اجتماعی و صنفی و چهره‌های جوان که دارای اراده و ابتکار عمل هستند می‌توانند نقش رهبری میدانی را ایفا کنند.

تاثیر تحولات فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات بر جنبش‌های اجتماعی معاصر را نمی‌توان نادیده گرفت. فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات نوع روابط در عرصه مدنی را دگرگون کرده و مطالبات و ذهنیت شهروندی جایگاه جدیدی در جامعه یافته‌اند. همچنین، این تحولات تاثیرات عمیقی بر نوع و چگونگی سازماندهی داشته‌اند. اما در ارزیابی این ملاحظات، به ویژه در رابطه با مبارزه علیه استبداد دینی جمهوری اسلامی (ج.ا.)، میبایست به دو نکته توجه داشت.

نخست، مبارزه برای تحولات سیاسی دارای مراحل مختلفی است که هر یک دارای مقتضیات خاص خود میباشند. شبکه‌های اجتماعی در مرحله رویارویی و کنار زدن نظم سیاسی موجود از نیروی بسیج کننده، توانایی و کارآمدی قابل توجهی برخوردارند. اما برای مرحله بعد از گذار، یعنی ایجاد نظم آلترناتیو، این شبکه‌ها از توانایی و کارآمدی لازم برخوردار نیستند و بدون تکیه به روشنفکران مرجع، سازماندهی و رهبری، غالباً به شکست می‌انجامند. این محدودیت و ضعف را میتوان در جنبش‌های معروف به بهار عربی به روشنی مشاهده کرد.

دوم، میبایست به سرشت و طبیعت رژیم‌ها که در مسند قدرت است توجه داشت. در برابر رژیم‌ها که برای بقای خود مصمم به سرکوب و کشتار وسیع مردم است و توانایی آن را نیز دارد، خیزش‌ها و جنبش‌های متکی به شبکه‌های اجتماعی حتی در مرحله نخست، یعنی در مرحله رویارویی و کنار زدن نظم سیاسی موجود نیز نیازمند درجه‌ای از سازمان دهی، رهبری و نقشه راه میباشند.

جنبش‌های اجتماعی نوین

جنبش‌های اجتماعی نوین عمدتاً در کشورهای غربی که از دموکراسی و آزادی‌های سیاسی برخوردار میباشند شکل گرفته‌اند. چهار عامل در این فرایند نقش برجسته‌ای داشته است. نخست، پیچیده شدن مناسبات سرمایه داری و رشد تمایزات اجتماعی و اقتصادی در عصر پسا صنعتی که گرایش‌های فردی را تقویت میکند. دوم، رشد تحولات فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات است که به اعتراضات فردی امکان میدهد خصلتی جمعی پیدا کنند. سوم، کم رنگ شدن نقش اینولوژی در عرصه سیاست در چند دهه گذشته است. عامل چهارم، وابسته شدن احزاب سیاسی به نظام سیاسی حاکم برای دریافت کمک‌های مالی و استفاده از امکانات سیستم است، که در پاره‌ای از موارد کارکرد احزاب را به چرخاندن چرخ انتخابات ادواری در نظام حاکم و تولید یک مکانیزم کم تاثیر برای جابجایی قدرت فرو کاسته است. در چنین فضایی جنبش‌های اجتماعی، به عنوان مکمل احزاب سیاسی، به مکانیزم موثری برای افشای بی‌عدالتی و جلوگیری از بی محتوا شدن دموکراسی تبدیل شده‌اند.

جنبش‌های نوین اجتماعی، مانند جنبش زنان، جنبش محیط زیست، جنبش صلح و جنبش‌های رفاهی، بر خلاف تشکل‌های کلاسیک، دارای ساختار هرمی نیستند، بلکه ساختار آنها بسیار شبکه ای است و نقش رسانه‌های ارتباطی و اطلاع رسانی دیجیتال در سازماندهی آنها بسیار برجسته است. به عبارتی، جنبش‌های اجتماعی رسانه‌هایی هستند که افراد با قرار گرفتن و کنشگری در آنها میتوانند اطلاعاتی را که توسط حاکمیت به جامعه داده میشود به چالش بکشند و با ارائه مجموعه‌ای از اطلاعات، حوزه‌های پنهان قدرت را وادار به شفاف‌سازی کنند. این جنبش‌ها به میزان قابل توجهی خود انگیخته و خود گردان هستند، شهروندان در آنها نقش کلیدی ایفا میکنند و تا حدود زیادی اعتراضات فردی هستند که خصلتی جمعی پیدا می‌کنند. این جنبش‌ها بر خلاف جنبش‌های سیاسی کلاسیک به دنبال کسب قدرت سیاسی نیستند، بلکه عمدتاً ضد قدرت اند و از خودآگاهی سیاسی برای کسب قدرت برخوردار نیستند. خصلت سیاسی این جنبش‌ها عمدتاً ناشی از تنش‌های زندگی روزمره شهروندان با ساختار سیاسی حاکم است.

جنبش‌های اجتماعی نوین جنبش‌هایی در ضدیت با قدرت هستند و به دنبال تاسیس یک نظم آلترناتیو مشخص برای جایگزینی نظم موجود نیستند. این جنبش‌ها «خودی‌ها» و «غیر خودی‌ها» را به میزان زیادی در فرایند کنشگری کشف میکنند و بر خلاف

احزاب سیاسی تعریف از پیش تعیین شده و سیستماتیکی از خودی‌ها و غیرخودی‌ها، دلایل وضع موجود و نظامی که می‌تواند جانشین وضع موجود شود، ندارند - گرچه تحت تأثیر احزاب سیاسی می‌توانند یک شناخت نسبی از این پدیده‌ها داشته باشند.

کنشگران جنبش‌های اجتماعی بیشتر موقتی و سیال هستند و همبستگی آنها در مقایسه با همبستگی که میان کنشگران احزاب سیاسی وجود دارد ضعیف‌تر است، از خودآگاهی سیاسی برخوردار نیست و تمایل به مشارکت در ساختار قدرت ندارند. در حالی که احزاب سیاسی از گسست و تعارضی که بین قدرت حاکم و جامعه وجود دارد و راه حل رفع آن شناخت مشخصی دارند و با تکیه به همبستگی نظری، هویتی و تشکیلاتی خود و سازماندهی توده‌ای، به دنبال جایگزینی نظم حاکم با نظم مورد نظر خود هستند. به این دلایل، جنبش‌های اجتماعی نمی‌توانند نقش احزاب سیاسی را ایفا کنند.

در کشورهای در حال توسعه و غیر دموکراتیک رشد جنبش‌های اجتماعی نوین دارای دلایل و مکانیزم‌های متفاوتی است. در این کشورها رشد جنبش‌های اجتماعی ناشی از تحولات مناسبات سرمایه داری پسا صنعتی که در کشورهای توسعه یافته غرب صورت گرفته، نیست. بلکه ناشی از افول نقش ایدئولوژی، ضعف احزاب سیاسی و تحولات فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات است.

در کشورهای در حال توسعه غیر دموکراتیک که گرفتار نظام‌های استبدادی و سرکوبگر هستند، جنبش‌های اجتماعی با چالش‌ها و مخاطرات بسیار بیشتر و سخت‌تری روبرو هستند. در این کشورها جنبش‌های اجتماعی از پشتیبانی موثر و نقش مکمل احزاب و تشکل‌های سیاسی محروم‌اند، بخشی از وظایف آنها را به دوش میکشند و در برابر سرکوب رژیم حاکم شدیداً ضربه‌پذیرند. در پاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی و معدودی از کشورهای در حال توسعه، جنبش‌های اجتماعی توانسته‌اند منشا تحول سیاسی و گذار به دموکراسی باشند. اما در این موارد عواملی مانند جنگ سرد، فروپاشی کشور پشتیبان، وجود حکومت‌هایی که اراده در قدرت ماندن را از دست داده‌اند، چندپارگی در هیئت حاکمه و فشارهای بین‌المللی نقش موثری در موفقیت این جنبش‌ها ایفا کرده‌اند.

رشد فزاینده جنبش‌های اجتماعی در ج.ا.

با تشدید بحران‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی، گسترش فزاینده فقر، فساد، بیکاری، تورم، تبعیض‌های عقیدتی، سیاسی، جنسیتی و اقلیتی، ناکارآمدی حکومت در حل مشکلات مردم و افول اصلاح طلبی صندوق محور، ما شاهد رشد فزاینده خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی در جمهوری اسلامی هستیم. توالی، دامنه، عمق اجتماعی و پوشش جغرافیایی این جنبش‌ها در حال گسترش است، بطوریکه اکنون روزمره با اعتراضات کوچک و بزرگ مطالبه محور و صنفی از جانب کارگران، معلمان، بازنشستگان، کشاورزان، زنان، دانشجویان و گروه‌های اقلیتی مواجه هستیم. اما علیرغم این تحولات، جامعه ایران همچنان گرفتار یک انسداد سیاسی است. نه حکومت قادر به پاسخگویی به بحران‌ها و ادامه وضع موجود است و نه توازن قوا به گونه‌ای است که جامعه بتواند یک تحول بنیادین در ساختار حکومت ایجاد کند. در چنین شرایطی، از ظرفیت و چشم انداز این خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد.

استراتژی تقویت ظرفیت اصلاحی حکومت

یک نگاه بر آن است که اولاً خیزش‌ها و جنبش‌های کنونی در ج.ا. به میزان زیادی صنفی و محلی هستند، دارای خواستگاه‌های اجتماعی و مطالبات متفاوت می‌باشند و با یکدیگر همپوشانی لازم را ندارند تا بتوانند به صورتی ارگانیک، با سرعت و به راحتی به یک ابر جنبش تبدیل شوند. دوماً و مهمتر از آن، نیروی سیاسی موثری وجود ندارد که بتواند خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی را هماهنگ سازد، سازمان دهد و بر این پایه نظام سیاسی موجود را متحول کند. در برابر حکومتی که به ابزارهای سرکوب گسترده مجهز است و اراده و توانایی استفاده از آنها را دارد و در فقدان یک اپوزیسیون معتبر و نهادهای مدنی موثر که بتوانند نارضاایتی‌ها را سازمان دهند، این خیزش‌ها از شانس موفقیت بالایی برخوردار نیستند. افزون بر این، با توجه به دامنه و عمق نارضاایتی‌ها، به ویژه در مناطق محروم و در میان جوانان، در نبود یک اپوزیسیون معتبر و موثر، افتادن در مسیر رویارویی کامل با حکومت، راه بسیار پرهزینه و پر مخاطره‌ای است که در صورت فروپاشی دستگاه حکمرانی می‌تواند به هرج و مرج، جنگ داخلی، انهدام زیر ساخت‌های کشور و احتمالاً تجزیه ایران منتهی شود.

این نگاه معتقد است که حکومت برای بقای خود هم که شده ناچار به تغییر و اصلاح است و استراتژی مطلوب را تقویت این ظرفیت می‌داند. در این بلوک عده‌ای از جنبش‌های مطالباتی محدود و کنترل شده برای اعمال فشار بر حکومت و تقویت ظرفیت اصلاحی آن استقبال می‌کنند. در مقابل عده‌ای دیگر معتقدند که خیزش‌های خیابانی ظرفیت اصلاحی حکومت را تضعیف می‌کنند و بر این پایه با رویکرد خیابانی اساساً مخالفند.

در مقابل، طرفداران استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی معتقدند که بدون تکیه به جنبش‌های اجتماعی نمی‌توان حکومت جمهوری اسلامی را به عقب راند و ساختار سیاسی کشور را متحول کرد. این‌ها چنین برنامه‌ای را یک توهم میدانند و باور دارند که خیزش‌های خیابانی فرصت و میدانی بوجود می‌آورد تا اقشار مختلف جامعه که دارای مطالبات متفاوتی هستند در کنار یکدیگر قرار بگیرند، نقاط اشتراک بین مطالبات خود را پیدا کنند، همبسته شوند و در روند مبارزه به یک جنبش اجتماعی و سیاسی موثر تبدیل شوند. در این دید، حکومت با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی متعددی روبرو است که از همپوشانی قابل توجهی برخوردارند. این جنبش‌ها، با یافتن مطالبه مشخصی که نقطه مشترک همه آنها است، میتوانند به ابر جنبشی برای تغییر نظام سیاسی کشور تبدیل شوند. پاسخ این گروه به کسانی که نگرانند خیزش‌های کور خیابانی به هرج و مرج، بی قانونی، فروپاشی دستگاه حکمرانی و جنگ داخلی بیانجامد و از بیم این مخاطرات به اصلاحات حکومتی دل بسته اند، آن است که این جماعت اولاً به ظرفیت خیزش‌های خیابانی برای ایجاد همبستگی ملی، که نهایتاً بهترین بیمه در برابر این مخاطرات می‌باشد، کم توجه‌اند. دوماً در مورد ظرفیت نظام جمهوری اسلامی برای اصلاح و تحول دچار توهم‌اند.

این بلوک ارزیابی خوش بینانه‌ای از ظرفیت و توانایی خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی برای عقب راندن حکومت و متحول ساختن ساختار نظام سیاسی کشور دارد و معتقد است که اولاً در ایران ما با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی کور مواجه نیستیم، بلکه غالب آنها دارای اهداف ترقی خواهانه‌ای مانند رفع تبعیض، رفاه اقتصادی، آزادی و دموکراسی هستند. دوماً، در ج.ا.، به دلیل تنش شدیدی که بین ساختار و عملکرد حکومت با خواست‌ها و مطالبات جامعه مدنی وجود دارد، این خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی می‌توانند با سرعت به مکانیزمی برای ایجاد تحول در جامعه و ساختار سیاسی حکومت تبدیل شوند.

این دید میان جنبش‌های اجتماعی که در بحران‌های سیاسی ریشه دارند و جنبش‌های اعتراضی‌ای که فقط سوبه‌هایی از نظم موجود را به چالش می‌کشند تمیز قائل می‌شود و معتقد است که جنبش‌های ایران از گونه نخست است که معمولاً با سرعت بیشتری فراگیر میشوند و راحت‌تر خصلت سیاسی پیدا میکنند. به باور این گروه، تجربه ایران موبد این امر است و جنبش سبز را که با اعتراض به تقلب در انتخابات شروع شد، به «رای من کو» و «انتخابات آزاد می‌خواهیم» رسید، سپس به منشور سبز انجامید و با سرعت در مسیر ایجاد تشکیلات منظم قرار گرفت، گواه این نظریه میدانند.

عده‌ای در این بلوک جامعه ایران را اساساً یک جامعه جنبشی و شبکه‌آی میدانند و معتقداند که در صحنه سیاسی ایران خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی از این ظرفیت برخوردار هستند که در فرایند مبارزه بر سه ضعف فقدان رهبری، نداشتن هدف متمرکز و سازماندهی غلبه کنند و کشور را از بن بست سیاسی که در آن گیر کرده است خارج سازند.

ضعف‌های استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی

اینکه بدون تکیه به جنبش‌های اجتماعی نمی‌توان حکومت را وادار به عقب نشینی ساخت و نظام سیاسی کشور را دموکراتیزه کرد، استدلال نیرومندی است که از پشتیبانی چهار دهه تجربه در جمهوری اسلامی و تجربه بسیاری دیگر از کشورها برخوردار است. همچنین، آنچه که در مورد نقش تحولات فن آوری ارتباطات و اطلاعات دیجیتالی و سازمان دهی شبکه‌ای و تاثیر آنها بر تحولات سیاسی گفته می‌شود، واقعیتی انکار ناپذیر است. با اینهمه، تحلیل بالا به ضربه پذیری جنبش‌های اجتماعی در برابر سرکوب حکومت و مخاطرات ناشی از ضعف و ناکارآمدی آنها در مرحله بعد از گذار، یعنی مرحله ایجاد نظم آلترناتیو، کم توجه است.

در ایران جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویی و انتی‌کی از درجه‌ای از استمرار تاریخی، هدفمندی و سازماندهی برخوردارند. اما در مجموع، ما بیشتر با خیزش‌هایی روبرو هستیم که فاقد استمرار، هدف متمرکز، تشکل و رهبری هستند. این خیزش‌ها ظرفیت آن را دارند که به جنبش‌های اجتماعی بیانجامند و با پیدا کردن نقاط مشترک همبسته شوند، هویت مشترک پیدا کنند و به یک ابر جنبش تبدیل شوند. اما این ظرفیت آنقدر نیرومند نیست که بتوان به آن یقین داشت. خیابان میتواند به مطالبات صنفی و اجتماعی محدود بماند. حکومت میتواند این خیزش‌ها را فرسوده یا سرکوب کند. سرخوردگی ناشی از فرسایش و سرکوب میتواند سبب شود که این جنبش‌ها به سوی جریان‌های پوپولیستی متمایل شوند. این خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی در برابر ماشین سرکوب حکومت بسیار ضربه پذیر هستند. تاکید بر این مخاطرات به این معنی نیست که استراتژی تکیه به جنبش‌های اجتماعی را میبایست رها کرد و به استراتژی اصلاح طلبی حکومتی روی آورد. بلکه هدف، تاکید بر این موضوع است که در شرایط سرکوب شدید، استمرار و موفقیت جنبش‌های اجتماعی در عقب راندن حکومت نیازمند درجه نیرومندتری از سازماندهی، هماهنگ سازی و تشکل سیاسی است.

ما در سه دهه گذشته خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی متعددی را تجربه کرده ایم، از جنبش سبز ۸۸ گرفته تا اعتراضات دی ماه ۹۶، آبان ۹۸ و خیزش‌های متعدد ۹۹ و ۱۴۰۰. با اینهمه، هیچ یک از این خیزش‌ها موفق به ایجاد تحولی در ساخت و

سیاست‌های حکومت نشده‌اند. با اصرار حکومت بر سرکوب هر حرکت اعتراضی، این خطر وجود دارد که در نبود تشکل‌های سیاسی موثر، این خیزش‌ها بسوی جریان‌های رادیکال و قهرآمیز و یا جریان‌های پوپولیستی راست متمایل شوند.

توجه به این جنبه‌ها در برهه کنونی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. طبقه متوسط تکیه‌گاه اصلی دموکراسی خواهی در جنبش‌های اجتماعی ایران است. سرکوب جنبش ۸۸، از یکسو و فشارهای اقتصادی بسیار سنگین دهه گذشته، از سوی دیگر، طبقه متوسط را بسیار ضعیف و سرخورده کرده است. بطوریکه در خیزش‌های اخیر طبقه متوسط حضور کم رنگی داشته است. ابتکار عمل در خیزش‌های اخیر عمدتاً با اقشار و طبقات فرو دست جامعه بوده و مطالبات آن‌ها بیشتر جنبه صنفی و محلی داشته است. اینکه در این خیزش‌ها گاه شعارهای ساختار شکنانه علیه کل حکومت ج.ا. داده می‌شود، الزاماً به معنای دموکراسی خواهی آنها نیست. این خیزش‌ها می‌توانند بسوی جریان‌های پوپولیستی راست، به ویژه یک حرکت نظامی با گرایش به الگوی توسعه آمرانه متمایل شوند. بی‌شک سیاست تحریم‌های حداکثری، ج.ا. را تضعیف کرده است. اما ممکن است همزمان ظرفیت تحول دموکراتیک جامعه را تضعیف و شانس برآمدن یک گروه نظامی با برنامه توسعه آمرانه را تقویت کرده باشد. یک تشکل سیاسی موثر که به یک برنامه مناسب مجهز باشد می‌تواند نقش مهمی در حفظ ظرفیت دموکراسی خواهی جنبش‌های اجتماعی ایران ایفا کند.

همچنین، خطراتی را که می‌تواند از ضعف و ناکارآمدی جنبش‌های اجتماعی، به ویژه در مرحله بعد از گذار ناشی شود، میبایست جدی گرفت. مدیریت و خنثی سازی این ریسک نیازمند سازماندهی قوی‌تر، هماهنگی بیشتر، حضور فعال تشکل‌های سیاسی، اجماع بر سر اصول کلی نظم آلترناتیو و همکاری برای تحقق آن است. در ایران به دلیل تناقض شدید ایدئولوژی، ساختار و عملکرد حکومت با بافت و مطالبات جامعه مدنی، به ویژه در شهرهای بزرگ و در میان اقشار مدرن، جنبش‌های اجتماعی می‌توانند با سرعت وارد مرحله ای شوند که ابعادی از نظم سیاسی حاکم را به چالش بکشند. اما چون به نظریه مشخص و سیستماتیکی در مورد ساختار سیاسی موجود و آلترناتیوی که میبایست جانشین آن شود، مجهز نیستند و از سازماندهی لازم برخوردار نمی‌باشند، با این خطر مواجه‌اند که نتوانند منازعه خود با قدرت را به مبارزه با نظم موجود و ایجاد یک نظم آلترناتیو ارتقا دهند.

برای ضربه‌پذیری جنبش‌های اجتماعی در برابر سرکوب رژیم، خطر ماندن آنها در سطح مطالباتی و تبدیل نشدن به یک مکانیزم موثر برای ایجاد تحولات سیاسی و دیگر مخاطرات ناشی از نبود یک اپوزیسیون موثر، میبایست چاره و تدابیر مناسب اندیشید. استراتژی رها کردن کامل این امور به جنبش‌های اجتماعی به این امید که خود راه حل آنها را بیابند، می‌تواند راه کار پرهزینه و پر ریسکی باشد.

نقش احزاب و تشکل‌های سیاسی

نقش احزاب در جنبش‌های اجتماعی عبارت است از ارائه یک چارچوب و برنامه مناسب برای شناخت علل مشکلات و راه حل آنها، تقویت همدلی و همبستگی، خبررسانی، انگیزه بخشی، و کمک به کاهش موانع مشارکت. احزاب سیاسی میبایست چارچوب و برنامه‌هایی ارائه دهند که افراد بازتاب خواست‌ها و مطالبات خود را در آنها ببینند، با شرایط ذهنی جنبش هماهنگ باشند و حساسیت‌ها و نگرانی‌های جامعه را رعایت کنند؛ از کانال‌ها و شیوه‌های خبر رسانی مورد پذیرش و در دسترس جنبش استفاده کنند و با ظرفیت ریسک‌پذیری و هزینه پردازی جامعه هماهنگ باشند. ارائه یک چارچوب و برنامه مناسب توسط احزاب و تشکل‌های سیاسی می‌تواند باعث ارتقا جنبش‌های اجتماعی به یک مکانیزم موثر برای تحولات سیاسی شود.

احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی می‌توانند در یک رابطه پویا و ارگانیک بصورت مکمل یکدیگر در صحنه عمل کنند. احزاب می‌توانند اقدامات شفاف سازی و مطالبات جنبش‌های اجتماعی را همچون بخشی از برنامه‌های خود عرضه کنند تا از حیطه اعضا و رای دهندگان خود فراتر روند و با تکیه به یک جنبش و نیروی اجتماعی گسترده که دامنه آن بسیار وسیعتر از میدان نفوذ احزاب است بر اقتدار خود برای تدوین قوانین جدید و تغییر نظام حاکم بیافزایند. در مقابل، جنبش‌های اجتماعی با استفاده از نظرات، تحلیل‌ها و تجارب احزاب سیاسی و در چانه زنی با آنها می‌توانند توان خود را افزایش دهند و مطالبات خود را به حوزه قانون‌گذاری و تحولات سیاسی ارتقا دهند. بدون پشتیبانی مناسب احزاب و تشکل‌های سیاسی، به ویژه ارائه یک برنامه سیاسی مناسب برای برون رفت از بحران و حل مشکلات، جنبش‌های اجتماعی غالباً در سطح مطالباتی باقی می‌مانند و نمی‌توانند به مکانیزم موثری برای تحولات سیاسی تبدیل شوند.

در ایران، با توجه به مختصات رژیم حاکم، ضعف تشکل‌های سیاسی و ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی، در ایجاد و مدیریت این رابطه ارگانیک میبایست به چند نکته اساسی توجه داشت.

۱. استقلال جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی میبایست استقلال خود از احزاب را حفظ کنند تا بتوانند نقش خود را ایفا کنند. برخورد ابزاری با جنبش‌های اجتماعی و تبدیل آنها به زایده تشکلهای سیاسی یک اشتباه پرهزینه است. استفاده ابزاری احزاب از جنبش‌های اجتماعی باعث میشود که جنبش‌های اجتماعی قدرت بسیج خود را از دست بدهند و مانع از رشد و بالندگی این خیزش‌ها و جنبش‌ها میشود. در رژیم‌هایی مانند ج.ا.، استفاده ابزاری احزاب سیاسی از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی کردن نسنجیده آنها میتواند موجب سرکوب و از بین رفتن این جنبش‌ها شود.

جنبش‌های اجتماعی اساساً بیرون از نهادهای رسمی و تشکلهای سیاسی قرار دارند. در عین حال هم از آنها تأثیر می‌پذیرند و هم بر آنها تأثیر می‌گذارند. ایجاد یک تعادل بهینه بین حفظ استقلال جنبش اجتماعی و تعامل و تأثیرگذاری بر آنها یکی از چالش‌های بزرگ احزاب و تشکلهای سیاسی است. نبود تعامل شانس اعتلای این جنبش‌ها به یک مکانیزم موثر برای تحولات سیاسی را تضعیف میکند. از سوی دیگر عدم رعایت استقلال جنبش‌های اجتماعی موجب افول و سرکوب آنها میشود. برقراری و حفظ این تعادل برای رهبران جنبش‌های اجتماعی نیز چالش بزرگ و دشواری است. تعامل و چانه زنی با احزاب سیاسی میتواند مطالبات جنبش‌های اجتماعی را به سطح قانون‌گذاری و تحولات سیاسی ارتقا دهد. از سوی دیگر، زیاده روی در آن موجب می‌شود که جنبش‌های اجتماعی قدرت بسیج خود را از دست بدهند.

در ایران حفظ استقلال جنبش‌های اجتماعی از تشکلهای سیاسی از یک جهت دیگر نیز حائز اهمیت است. رعایت این استقلال میتواند مخاطرات ناشی از اشتباهات احزاب و تشکلهای سیاسی را کاهش دهد. برای مثال، چنانچه در دهه ۵۰ یک جنبش اجتماعی زنان مستقل از تشکلهای سیاسی اپوزیسیون شکل گرفته بود، احتمالاً میتوانست مانع از آن شود که این تشکلهای سیاسی مرد سالار به این راحتی حقوق زنان ایران را در راه انقلاب قربانی کنند.

۲. خطر سرکوب

احزاب و تشکلهای سیاسی نمی‌توانند خطر سرکوب جنبش‌های اجتماعی را حذف کنند، زیرا بازیگر اصلی در این عرصه حکومت است. اما میتوانند با تدابیر مناسب این خطر را تا حد ممکن کاهش دهند. احتمالاً، پایبندی به مبارزه خشونت پرهیز مهمترین کاری است که تشکلهای سیاسی میتوانند در این زمینه انجام دهند. رعایت استقلال جنبش‌های اجتماعی نیز میتواند نقش مهمی ایفا کند، که در بالا به آن اشاره شد. افزون بر این، شناخت رابطه بین سرکوب و میزان مشارکت و متغیرهایی که بر این معادله تأثیر می‌گذارند، میتواند به اتخاذ تدابیر مناسب کمک کند.

رابطه بین سرکوب و رشد جنبش‌های اجتماعی در کشورهای غیر دموکراتیک رابطه‌ای پیچیده و متنوع است. برای مثال، در جنبش‌های بهار عربی، در مصر و تونس سرکوب رژیم موجب تشدید جنبش‌های اجتماعی شد. در بحرین سرکوب، جنبش اجتماعی را متوقف کرد. در سوریه سرکوب، تظاهرات را به شدت رادیکالیزه کرد و به یک جنگ داخلی طولانی منجر گشت. در مورد ایران، در دوره انقلاب سرکوب اعتراضات با تأخیر انجام گرفت، ابتدا اعتراضات را فرونشاند، اما پس از یک مدت نسبتاً کوتاه اعتراضات از سر گرفته شد و با سرعت شدت گرفت.

اگر رابطه بین سرکوب و میزان مشارکت در جنبش‌های اجتماعی را در یک نمودار نشان دهیم که محور افقی شدت سرکوب و محور عمودی میزان مشارکت را نشان میدهد، برخی مدعی هستند که بین سرکوب و رشد جنبش‌های اجتماعی یک رابطه U شکل وجود دارد، یعنی افزایش سرکوب ابتدا باعث افول جنبش اجتماعی و تشدید بیش از حد آن باعث احیا و بالندگی جنبش میشود. در مواردی دیگر ما شاهد رابطه‌ای به شکل U وارونه هستیم، یعنی سرکوب ملایم موجب اوج گیری جنبش اجتماعی و تشدید سرکوب موجب افول آن میشود.

وجود این رابطه‌های متفاوت ناشی از آن است که افراد در جوامع و جنبش‌های اجتماعی مختلف از عامل سرکوب تصورات و ارزیابی‌های متفاوتی دارند و به آن واکنش‌های متفاوتی نشان میدهند. عوامل متعددی بر تصورات، ارزیابی‌ها و واکنش‌های افراد تأثیرگذار هستند - از شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه گرفته، تا باورها، نگرش‌ها و انگیزه‌های فردی. انگیزه‌های مشارکت تحت تأثیر عوامل متعددی هستند، مانند نارضایتی، محرومیت مطلق، احساس محرومیت نسبی، تنش‌های هویتی، جایگاه اجتماعی، شبکه‌های اجتماعی دیجیتال، خشم گروهی، مواضع سازمان‌های سیاسی، میزان تأثیرگیری فرد از مواضع تشکلهای سیاسی و تحلیل و ارزیابی افراد از هزینه و فایده مشارکت در جنبش اجتماعی. به عبارت دقیق‌تر، متغیرهای کلان اجتماعی بر انگیزه‌های فردی تأثیر می‌گذارند و انگیزه‌های فردی میزان مشارکت فرد در جنبش اجتماعی را تعیین میکنند.

این متغیرها و روابط بین آنها در جوامع مختلف و در جنبش‌های اجتماعی مختلف متفاوت هستند. تشکلهای سیاسی میتوانند با مطالعه دقیق و شناخت روابط و عوامل بالا در مورد هر جنبش اجتماعی مشخص، تدابیر مناسبی تدوین کنند تا به حداقل سازی

ریسک‌ها و حداکثر سازی انگیزه‌ها کمک کنند و به این وسیله عبور از موانع را برای شرکت کنندگان در جنبش اجتماعی تسهیل کنند.

۳. حرکت جبهه‌ای

خطر دیگری که جنبش‌های اجتماعی کنونی را تهدید میکند ماندن در سطح مطالباتی و تبدیل نشدن به یک مکانیزم موثر برای ایجاد تحولات سیاسی است. جنبش‌های اجتماعی می‌توانند نقش مهمی در عقب راندن استبداد دینی و گذار به دموکراسی ایفا کنند. اما تحقق این ظرفیت نیازمند وجود احزاب و تشکل‌های سیاسی موثری است که بر سر یک برنامه حداقل واقع‌بینانه، اصول کلی نظام جانشین، چارچوب و قوانین رقابت سازنده و مبنای راه کارها، توافق داشته باشند و آماده همگرایی و همکاری برای تحقق و نهادینه کردن آنها باشند.

با توجه به مختصات و بافت جنبش‌های اجتماعی، به ویژه تنوع و تکثر آنها، ساختار جبهه‌ای بیشترین هماهنگی و تجانس را با جنبش‌های اجتماعی دارد و راحت‌تر می‌تواند مطالبات آنها را بازتاب دهد و همبستگی بین آنها را تقویت کند. اساساً تشکل جبهه‌ای ساختار همگرایی سیاسی است و با همگرایی و همبستگی خاص جنبش‌های اجتماعی بیشترین سازگاری ارگانیک را دارد. افزون بر این، با توجه به ضعف و پراکندگی تشکل‌های سیاسی در ایران، حرکت جبهه‌ای شانس بیشتری برای ایجاد یک اپوزیسیون موثر دارد. بدون چنین تشکلی احتمال اینکه جنبش‌های اجتماعی کنونی بتوانند از سطح مطالباتی فراتر روند و به یک مکانیزم موثر برای تحولات سیاسی تبدیل شوند ضعیف است.

اینکه در جمهوری اسلامی، احزاب و تشکل‌های سیاسی به هیچ روی نمی‌توانند فعالیت و رشد کنند، جلوه دادن نیمی از واقعیت به عنوان کل واقعیت است. تنها بخشی از نا توانی تشکل‌های سیاسی ایران در ایجاد یک اپوزیسیون موثر به دلیل استبداد و سرکوب حکومت است. بخش قابل توجهی از آن ناشی از فرهنگ حاکم بر تشکل‌های سیاسی است. اینکه در هر مکتب سیاسی - از چپ و سوسیال دموکرات گرفته، تا لیبرال، لیبرال دموکرات، محافظه کار و ناسیونالیست - ده‌ها گروه خرد و ریز وجود دارد که بخش قابل توجهی از انرژی و توانایی خود و جامعه را به هدر می‌دهند، به میزان زیادی ناشی از فرقه‌گرایی و گروه‌گرایی این تشکل‌ها است.

در اینجا بحث بر سر ائتلاف گروه‌های کاملاً متضاد که تناسخی با یکدیگر ندارند نیست. اما باید پرسید چرا برای مثال ده‌ها تشکل جمهوری خواه سوسیال دموکرات، لیبرال دموکرات و لیبرال که برنامه‌هایشان برای مبارزه با استبداد دینی ج.ا. از همپوشانی زیادی برخوردار است، نمی‌توانند در یک بلوک جمهوری خواه دموکرات متحد شوند تا اپوزیسیون موثری در برابر ج.ا. ایجاد کنند. چنین اپوزیسیونی می‌تواند در کنار جنبش‌های اجتماعی حرکت کند و بدون برخورد ابزاری با آنها، با ارائه یک برنامه و چارچوب مناسب به مدیریت ریسک‌ها و چالش‌های آنها کمک کند و ظرفیت‌های تحول سازی آنها را شکوفا سازد. به لحاظ فعالیت و ملاحظات عملی، همان فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات و شبکه سازی که گفته می‌شود مبنای پیدایش و رشد جنبش‌های اجتماعی نوین است، می‌تواند در خدمت چنین تشکل سیاسی نیز باشد.

توانایی اجماع بر سر منافع مشترک و ایجاد نهادهای موثر برای تحقق اجماع حاصله، پیش شرط توسعه اقتصادی و سیاسی است. نا توانی در این عرصه نشانه و دلیل توسعه نیافتگی است. تشکل‌های سیاسی ایران در اجماع بر سر منافع مشترک و ایجاد یک سازمان سیاسی موثر ناتوان بوده و هستند. این‌ها گرفتار چنان دام مهلکی از تشتت و پراکندگی شده‌اند که نمی‌توانند خود را از آن رها سازند¹. این یک بیماری و مشکل است. برای توسعه اقتصادی و سیاسی ایران میبایست با این مشکل قاطعانه برخورد کرد و آن را حل کرد، نه آنکه با توسل به نظریه‌های جامعه‌شناختی وضعیت موجود را به عنوان یک پدیده پسا مدرن عادی سازی کرد.

تکثری که در جوامع پیشرفته غربی شاهد آن هستیم با تکثری که در جوامع در حال توسعه، مانند ایران مشاهده می‌کنیم از یک جنس نیستند. رشد کثرت‌گرایی که طی چند دهه گذشته در کشورهای توسعه یافته غربی شکل گرفته و شالوده پیدایش جنبش‌های اجتماعی نوین است، ناشی از ناتوانی برای اجماع و همکاری بر سر منافع مشترک نیست، بلکه ناشی از پیچیده شدن مناسبات سرمایه داری در دوره پسا صنعتی است. اما کثرت‌گرایی و پراکندگی که در کشورهای در حال توسعه مانند ایران مشاهده می‌کنیم، اساساً پدیده دیگری است. این کثرت‌گرایی دارای یک خصلت دوگانه است. بخشی ناشی از پیچیده شدن مناسبات اقتصادی-اجتماعی این جوامع است، که پدیده‌ای مثبت است و برای استقرار دموکراسی و توسعه سیاسی ضروری می‌باشد. اما بخش بزرگی از آن ناشی از ناتوانی برای اجماع و همکاری بر سر منافع مشترک است. این پدیده‌ای منفی و مانع استقرار دموکراسی و توسعه سیاسی است.

1 برای توضیحات بیشتر می‌توانید به نوشته دیگر من تحت عنوان پراکندگی سازمان‌های سیاسی ایران از دریچه نظریه دام اجتماعی، در سایت www.hadizamani.com و یا سایت ایران امروز مراجعه کنید.

سرنوشت نافرجام اتحادی که در سال ۵۷ تحت رهبری آیت الله خمینی و زیر شعار وحدت کلمه شکل گرفت، باعث رویگردانی از اجماع و همکاری بر سر منافع مشترک و حرکت‌های جبهه‌ای شده است. اما در ارزیابی این تجربه میبایست به چند نکته توجه داشت.

نخست، موفقیت استراتژی وحدت کلمه سال ۵۷ خود تا حد قابل توجهی پیامد ناتوانی احزاب و تشکل‌های سیاسی سکولار دموکرات در اجماع و همکاری با یکدیگر برای ساختن یک اپوزیسیون موثر بود. چنانچه این نیروها بر سر یک برنامه واقع‌بینانه مناسب اجماع کرده و اپوزیسیون موثری را ایجاد کرده بودند، احتمالاً دچار خطای دنباله روی از آیت الله خمینی نمی‌شدند. وقتی اپوزیسیون موثری وجود نداشته باشد، گروه‌های کوچک در عمل یا منزوی و حذف و یا ناچار به دنباله روی میشوند. این وضعیت، امروز که نیروهای سیاسی ایران شدیداً پراکنده و متشتت میباشند، میتواند دوباره در شکلی جدید تکرار شود.

دوم، استراتژی همه با هم و استراتژی ائتلاف ستیزی، دارای یک وجه مشترک هستند. هر دو، مسئله سیاسی ایران را به یک مسئله تک بعدی تقلیل میدهند که در برابر آن میبایست یا اتحاد و یا صرفاً رقابت کرد. اما واقعیت آن است که مسئله ایران چند بعدی است. در پاره ای از موارد تمام گروه‌های اجتماعی و سیاسی میبایست تا حد ممکن به اجماع برسند و با یکدیگر همکاری کنند، مانند پایداری به موازین حقوق بشر و چارچوب رقابت سازنده. در پاره ای دیگر، اتحاد نه تنها ضروری نیست، بلکه میتواند مضر باشد.

سوم، رقابت سیاسی سازنده بین احزاب و تشکل‌های سیاسی - که امری مطلوب و ضروری است - نیازمند توافق بر سر قوانین بازی و چارچوبی است که در آن رقابت بتواند انجام پذیرد. در غیر این صورت، رقابت شکلی مخرب به خود خواهد گرفت. در نبود چنین چارچوبی و در شرایطی که نمیتوان ساخت و اجرای این چارچوب را به حکومت واگذار کرد، چاره ای جز این نیست که تشکل‌های سیاسی و روشنفکران مرجع جامعه بر سر اصول کلی این چارچوب اجماع و برای تحقق آن همکاری کنند.

چهارم، ما همواره آموخته‌های گذشته را با تاخیر زمانی بکار می‌بندیم. اما، گاه این تاخیر زمانی بسیار طولانی می‌شود. کاربرد آموخته‌های گذشته در شرایط دگرگون شده میتواند به اشتباهات جدید بیانجامد.

تاکید بر ضرورت نقش فعال تشکل‌های سیاسی در قالب یک حرکت جبهه‌ای نه به معنی اتخاذ یک رویکرد ابزاری در برابر جنبش‌های اجتماعی برای پیشبرد اهداف سیاسی است و نه تلاشی برای آلترناتیوسازی در خارج کشور. مطلوب آن است که چنین جبهه‌ای در داخل کشور و در پیوند ارگانیک با جنبش‌های اجتماعی شکل بگیرد - که به احتمال بیشتر نیز چنین خواهد شد. اما همگرایی تشکل‌های خارج از کشور در چارچوب یک تشکل جبهه‌ای میتواند به این روند کمک کند.

ادامه وضعیت موجود و تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی میتواند موجب رادیکالیزه شدن شدید نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور گردد. فروپاشی حکومت در چنین شرایطی کشور را با مهلک‌ترین خطرات داخلی و خارجی روبرو خواهد کرد. ایجاد یک اپوزیسیون موثر نه تنها برای تبدیل شدن جنبش‌های مطالباتی به یک مکانیزم موثر برای تحولات سیاسی ضروری است، بلکه برای خنثی کردن این خطر نیز حیاتی است. تشکل‌های سیاسی کوچک از توانایی لازم برای تأثیر گذاری بر سیر تحولات برخوردار نیستند. اما یک اپوزیسیون نیرومند و موثر میتواند به موقع محافظه کار و محتاط باشد، در صورت لزوم بر خلاف جهت امواج حرکت کند و به موقع رادیکال باشد. چنین تشکلی میتواند از ظرفیت‌های اصلاحی سیستم بهره بگیرد بی آنکه اسیر تنگناهای ساختاری آن شود.

متأسفانه گروهی از تشکل‌های سیاسی اراده خود را برای ایجاد یک نیروی سیاسی موثر از دست داده‌اند. برخی ترجیح میدهد فعالیت خود را به تحلیل اوضاع و همدلی با جنبش‌های اجتماعی محدود کنند و منتظر بمانند تا بخت خود را در سیر حوادث بیازمایند. این هم نوع دیگری از نگاه ابزاری به جنبش‌های اجتماعی است که در آن جنبش اجتماعی هم منجی و هم گوی بخت آزمایی است.